

و تحقیق دقیق و تعمق ذره بینی و اجتناب کامل از مسامحه و نیز انصاف و حزم ادبی بعلاوه اطلاع از تحقیقات و تدقیقات عالمانه محققین مغرب زمین . دقت و روح انتقادی آن مرحوم بدرجه ای بود که گاهی در نظر بی قیدان و حتی بعضی از فضلاء محقق معمولی به وسواس منتسب میتوانست بشود و کاش این وسواس بهر افراطی هم که باشد در بین نسل جدید فضلاء ممالکت شایع و معمول بشود .

در ضمن هزاران مثال از این دقت فوق العاده يك مثال بظاهر افراطی را ذکر میکنم . مرحوم مشار الیه پس از تصحیح و طبع مرزبان نامه وراوینی و تعلیقات خیالی عالمانه و فاضلانه بر آن کتاب که سالیان دراز اوقات خود را صرف آن کرده و بهمه ماخذ که دسترسی بآنها داشت بدقت مراجعه و در مندرجات آنها غور و تدقیق نموده بود وقتی باینجانب گفت که در حالی که گمان می کرد دیگر غلط و خطا و اشتباهی در آن وجود ندارد وقتی که کتاب مطبوع بایران رسید یکی از فضلاء متتبع ایران غلط نامهای برای آن ترتیب داده برای قزوینی فرستاد و قزوینی از مشاهده آن انتقاد نامه (که آن هم خود دایلی بر وجود فضلاء محققى در این ممالک بود نظیر علامه معاصر محقق آقای فرزانه) و ملاحظه صحت آن ایرادات بقدری دچار حیرت و بهت شد که می گفت از آنروز با خود عهد کردم دیگر تا عمر دارم در هیچ مطالبی که مینویسم ولو آنکه بصحت آن یقین داشته باشم به حافظه اعتماد نکنم و پس از آن هر وقت که آیه قل هو الله احد را هم بنویسم بر خود زحمت داده قرآن را میآورم و با چشم خود به آیه نگاه میکنم .

در طبع و نشر مجلدات سه گانه تاریخ جهانگشای جوینی پس از فراغت از نشر دو جلد اول جلد سوم بی اندازه (شاید قریب ۱۵ سال) تأخیر یافت و امنای اوقاف گیب که تصحیح و طبع آن کتاب را باو محول نموده بودند و طبع آنرا از وی انتظار داشتند از انتظار بستوه آمده و از تکرار مراجعه باو و تأکید در تسریع و ختم کار خسته و مأیوس شده بودند . عاقبت بر آن شدند که انمام حجنتی باو بفرستند و بگویند که اگر در ظرف دو یا سه سال دیگر کار تمام نشود طبع کتاب را بکسی دیگر واگذار خواهند کرد . این

بیست و هشت

اتمام حجت مؤثر شد و کتاب تمام شد ولی مرحوم سردنيسن راس که خود به پاریس رفته با مرحوم قزوینی در این باب مذاکره جدی نمود. باین جانب میگفت که آقای قزوینی برای یافتن اصل و متن کامل يك بيت عربی که قطعه‌ای از آن در جهانگشا آمده پنج سال تمام است که فحص و جستجو میکند.

شاید این مثالها موجب تصور افراط و سوسه برای بعضی بشود و خود بخاطر دارم که مرحوم ادوارد براون که حامی و مشوق و پدر روحانی قزوینی بود باینجانب برسبیل انتقاد از این دقت افراطی روزی گفت آقای قزوینی از کمالیون (perfectionists) است و غافل از اینست که گفته‌اند «الکمال لله وحده» و باید نتیجه کار بهر جا رسیده آنرا طبع و نشر کرد و بعدها آنچه ممکن شود از نقائص آنرا رفع و مطالب را تکمیل کرده باز چیزی بطور الحاقی نشر نمود. این حرف البته در جای خود صحیح است خصوصاً در فرنگستان که مجلات علمی هر روز مهیای نشر تکلمه و اضافات مؤلفین هستند لکن اینجانب که خود را باقالت بضاعت از تربیت یافتگان حوزه ارشاد قزوینی میدانم باید اقرار بکنم که بنظر من پیروی از طریقۀ احتیاط و دقت عظیم قزوینی برای مردم کشور ما از واجبات است و این مورد از مواردی است که افراط در آن هر قدر هم شدید باشد برای فضالی جوان بر اعتدال (که باسانی منقلب به تفریط تواند شد) ترجیح دارد.

خود نگارنده در موقع اقامت در لندن کتابی باسم «گاہ شماری در ایران قدیم» در طهران منتشر کردم و روی جلد شمار «ولتعالم عدد السنین والحساب» را چاپ کردم که با اعتماد حافظه خود (که در جوانی تقریباً قرآن را حفظ داشتم) آنرا آیه قرآن دانسته بودم. دوست بی مثال و نابغه بیهمتای ما مرحوم عبدالحسین هژبر از طهران بمن نوشت که نص صحیح آیه ولتعالموا..... است و من شرمندۀ شدم.

اگر مثل شصت سال قبل لقب آیه الله به منتهی درجه محدود بود و بلکه در چندین قرن يك بار مورد استعمال داشت می گفتم مرحوم قزوینی بحقیقت آیتی از آیات الهی و بمعنی چهل سال قبل «نابغه» بتمام معنی بود و برای درك حقیقت این معنی

کافی است دیوان خواجه حافظ و شدالازار را که آن مرحوم در سنین اخیر عمر بر
برکت خود نشر کرد بخوانید تا بطور مجاز از قول قزوینی مانند ناصر خسرو گفته شود:

بخوان هر دو دیوان من تا به بینی
یکی گشته با عنصری بهتری را

این چند سطر که اینجانب بر حسب خواهش (بقول بیرونی در حق ابن سینا)
الفتی الفاضل آقای ایرج افشار که ستاره درخشان فضل و تحقیق افق کنونی ایران
و فروغ دیده ما و همه ارباب علم و ادب است و واقعاً یکی از امیدهای آینده طبقة فضل
دوست می باشد باختصار بتحریر آوردم بسیار ناقص و غیروافی و فقط شمه‌ای از سیره
مقتدای فضلاء یعنی مرحوم قزوینی را شامل است و بیان من که خود بی اندازه شیفته
علم و کمال آن مرحوم هستم بسیار قاصر از ادای حق این موضوع است پس با درود بی
پایان بنام جاودانی آن پیشوای علم و اقیانوس بیکران فضل و ادب سخن را کوتاه میکنم .

۷ خرداد سنه ۱۳۳۶

سید حسن تقی زاده

روان تو دارنده روشن کناد خرد پیش جان توجوشن کناد

اینك كه جلد سوم یادداشتهای شادروان محمد قزوینی انتشار می یابد، بدرخواست دوست فاضل گرامی ارجمندم آقای ایرج افشار، این چند سطر بیاس دوستی دیرین با آن دانشمند که در هفتم خرداد ۱۳۲۸ بدرود زندگی گفت، نوشته میشود. باشد که این گفتار ناچیز در سر آغاز یادداشتهایی که از او بجای مانده، نمودار مهر و وفای نگارنده آید.

در سال ۱۹۱۱ میلادی نخستین بار در پاریس قزوینی را دیدم. پس از چند دیدار دیگر، آشنایی بدوستی کشیدم. سالها در آنجا و پس از آن در برلین و چند سال اخیر عمر او در تهران، همچنان با هم دوست بودیم، جز اینکه يك دوسالی پیش از درگذشت وی، در فرهنگستان ایران بر سر گفتگویی که در باره «واژه» روی داد که درست است یا نا درست، از من رنجید. ولی شبیه نیست که لفظی، معنی عالم دوستی را فرو- نمیشوید. بخشی از همین یادداشتهای که در دفترهای کوچکی نگاشته شده بود، چندی نزد خود من بود.

در چهارم ژانویه ۱۹۲۰ میلادی قزوینی برای انجام دادن کار سومین جلد جهانگشای جوینی، به پاریس برگشت و منزلی که در برلین داشت، با اختیار من گذاشت. در جزء چیزهایی که در آنجا مانده و قرار بود من بوسیله پست به پاریس بفرستم، چند دفتر یادداشتهای و مقدار زیادی روزنامه های گوناگون آلمانی. زمان نخستین جنگ بزرگ (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) بود.

دفترها را در چند بسته فرستادم، شاید برخی از این یادداشتهای که امروزه بکار ما میآید، از همان دفترها بیرون کشیده شده باشد.

اما آن روزنامه ها را که در گوشه ای از آن منزل رویهم انباشته و خود بار گرانمی بود، با اصراری که قزوینی در فرستادن آنها داشت، نفرستادم. معمولاً روزنامه

را پس از خواندن دور میریزند ، اما قزوینی داش نمی خواست او را قی را کد از آنها سودی برگرفته بود ، از خود دور کند .

گمان می کنم در نفرستادن آن اوراق دوزگار جنگ که کم و بیش باید کار درستی باشد ، بکسی زبان نرسانده باشم ، جز اینکه کوتاه آمدن در قول و قرار ، کار خوبی نیست .

قزوینی در هفتاد و چهار سالگی در تهران از جهان در گذشت . مردی بود که بسیار می خواند و کم می نوشت . این یادداشتها رفته رفته در طی مطالعه زیاد شد . از این دفترها گذشته ، در میان دوسه هزار جلد کتابی که از او اینک در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران نگاهداری میشود ، بکمتر کتابی بر میخوریم که در حاشیه آن یادداشتهایی نوشته باشد ، حتی در میان کتابهای شخصی خودم که از برای خواندن بامانت گرفته بود یادداشتهایی نوشته است .

همیشه دفتر سیاه جاد کوچکی در بغل داشت و گاه و بیگاه چیزی در آن مینوشت . بسا با خود میگفتم این چیزی که حالا بهم دیده و یاشنیده ایم چه از وی یادداشت دارد . اما حق با او بود ، همیشه حافظه آدمی درستکار نیست و بسا آنچه را بآن سپرده شده ، پس از چندی دگرگون بر می گرداند شك نیست که این یادداشتها برای خود او بود (گذشته از اینکه برخی از آنها درباره پیش آمدهای زندگی شخصی یا هزینه روزانه زندگی بود) . امید داشت بعد ها در هر يك از آنها بیشتر تحقیق کند و از ماخذ دیگر آنچه را نارساست ، رساتر سازد تا از برای تالیفی بکار آید . این است که در این یادداشتها ، آنچه آنچنان که بجامانده ، گاه سهو و اشتباه دیده میشود . اگر خود او زنده بود ، شاید اجازه انتشار آنها را نمی داد . با آنهمه احتیاطی که او در کار داشت ، نباید جز از این هم احتمال داد . این یادداشتها آنچنانکه هست از دانشمند نامور روزگار ماست ، و بجاست که آنچه از او بجای مانده بدسترس همگان گذاشته شود ؛ و باید از آقای ایرج افشار که در گردآوری آنها رنج بسیار برداند ، سپاسگزار باشیم و از خدا بخواهیم که در فراهم کردن جلد های دیگر این یادداشتها کامیاب گردد . آری آنچه از دست غنیمت است .

کی می تواند پیش بینی بکند که باین زودبها کسی از ما بپایه قزوینی تواند رسید، چه هنوز وضع درس و بحث در ایران آنچنان نیست که بتوان بدرآمدن دانشمند پر مایه ای امیدوار بود، مگر اینکه باز تصادف روزگار کاری بسازد و کسی را در کشاکش زندگی چنین مردی پروراند. کم روی میدهد که در کسی همه پیش آمدهای زندگی سازگار افتد و بسود او گراید. محمد قزوینی اتفاقاً از پدری درس خوانده و کتاب دیده بود. در همین تهران مایه ای بر گرفت و اتفاق خوش دیگر او را به لندن و پاریس و برلین کشانید. پس از گذراندن سی و شش سال در اروپا در مهر ماه ۱۳۱۸ به تهران برگشت. از برای مطالعه خود در تنگنا نبود. با دانستن زبانهای بزرگ مغربی هزارها کتاب سوده در اختیار داشت، نه مثل کسی که بناچار بایستی بچند کتاب فارسی یا عربی و یا ترکی وارد و بسازد. چنانکه می دانیم در اینگونه زبانهای شرقی مطالعه ما محدود است و بسا هم موضوعی را در نوشته های هیچیک ازین زبانها نمی یابیم.

نگفته خود پیداست که از برای دانشمندی تا باین اندازه کامیابی در زندگی، کافی نیست، بالاتر از همه اینها باید از بخشایشهای ایزدی هم برخوردار بود، هوش سرشار خدا داد و حافظه تند و تیز داشت و باز برتر از اینها چیزی که مایه رستگاری همه است، نیروی کار است، و در کار و کوشش همیشگی خود، شکیبها و بردبار بودن، از کار نهراسیدن و تن برنج در دادن و بهمه چیز پشت پازدن، گوشه گرفتن و از نادانان دوری جستن و دانش را از برای خود دانش دوست داشتن و آن را مایه روزی نساختن و سبب برتری و سرافرازی نشمردن و پی نام و نشان نرفتن، فروتن بودن و از لاف و کزاف روی گرداندن، بدانشمند دیگر رشک نبردن، تعصب دینی نوزیدن، بزرگ منش و آزاد و وارسته بودن، اندوخته علمی خود را برای بندگان و خوشرویی بخواستاران بخشیدن یا آنچنانکه پیشینیان مادر باره هنرمندان و دانشوران نیز آورده اند: باید از فرقه ایزدی برخوردار بود و از پرتو آسمانی بهره داشت. بعقیده من وقتی همه این شروط در کسی جمع شد، او دانشمند واقعی است.

قزوینی آنچنانکه من او را شناختم چنین کسی بود.

سی و چهار

این یادداشتها بخوبی گواهی می دهد که او مرد پر کاری بود، بویژه آنهمه نسخه خطی را زیر و رو کردن، همت و حوصله دیگری لازم دارد. چون این یادداشتها مستقلاً از برای انتشار نبود و غالباً هم باختصار نوشته شده است، نشان می دهد که او برخلاف بسیاری ازها بیشتر بخواندن مایل بود تا بنویشتن. هستند در میان ما کسانی که نخوانده مینویسند یا کم خوانده اند و پر مینویسند. نزد من در نوشتن شتاب نباید کرد. روزی که از بسیار خواندن پیمانه استعداد خواننده پر شد، بخودی خود سرشار شده بروی صفحه روان خواهد گردید.

قزوینی مرد کنجکاوی، بود بسا در طی مطالب بخصوصی، مطالب دیگری توجه او را میکشید و بی آن میرفت این است که آنچه در پیشگفتار بیست مقاله قزوینی (چاپ دوم تهران ۱۳۳۲) نوشته ام در اینجا تکرار می کنم: " بدرستی می توانم بگویم که وسعت اطلاعات او بسیار بیشتر از آن اندازه ایست که در آثار او دیده میشود، و چون در اینجا سخن از خواندن و نوشتن قزوینی بمیان آمد، ناگزیر باید بیفزایم که در نوشتن هم آنچه بدان نباید درنگ کرد که وقت از دست برود و آن جرأت باگستاخی که از برای تألیف لازم است، با پیشرفت سن مبدل با احتیاط بیرون از اندازه گردد، همان احتیاط بیجا و تردید بیهوده که آدمی را از هر کاری باز میدارد.

با افسوس و دریغ باید گفت قزوینی دچار احتیاط بی اندازه بود. فروتنی که از صفات بارز او بود، او را بر آن داشت که معاومات خود را هم کم و کوچک بداند و قابل عرضه داشتن باین و آن نشمارد.

گرچه این احتیاط او این سود را در بردارد که آنچه از و انتشار یافته قابل اطمینان و اعتماد است، (گذشته از اغزشهایی که در نوشته های هر دانشمندی کم و بیش دیده میشود) زیانش برای مادر این است که کمتر از آثار او بهره وریم.

این احتیاط در سالهای پایان زندگی او، آنچنان تر شد. شاید اگر دلگرمی بچند تن از دوستانش نبود، دیوان حافظ بهرامی دکتر قاسم غنی (در فروردین ۱۳۳۱ در-

گذشت) و شدالازار جنید شیرازی به پشتیبانی عباس اقبال (در بهمن ۱۳۳۴ در گذشت) انجام نمی یافت.

این احتیاط همواره در سرشت او بود. او را در چهل و شش سال پیش ازین که هنوز جوان بود، ندیدم که در زمینه معلومات خود دلیری کند.

پس از درگذشت او مقالات بسیار درباره وی نوشته اند و رفتاری هم بنام «علامه قزوینی» از نشرات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ بچاپ رسیده است، و هر کس نامه ای از او داشت، در مجله ای انتشار داده است.

مقاله ای نیز بقم خود او در زندگی خودش تا ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۳ (= ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴) نوشته شده و در «بیست مقاله قزوینی» بدستیاری خود من در بمبئی بچاپ رسیده است. (چاپ دوم تهران ۱۳۳۲).

ازین مقالات، اخلاق و کردار و پایه دانش وی بر کسی پوشیده نماند. چون هیچ پیچیدگی در زندگی نداشت، شناختن او دشوار نبود. در یافتن مردم یکسرو و یکسو و یکدل و یکزبان بسیار آسان است.

کسانی که با او نشست و برخاست و آمیزشی داشتند، بزودی پی میبردند که با مرد بسیار حساسی سروکار دارند. اندک چیزی او را خشنود و شادمان می کرد، کوچکترین چیزی هم او را رنجیده و افسرده میساخت، گو اینکه آن مایه خوشی و خشنودی و یا آن مایه دلتنگی و آزرده گی دو لفظ ساده و نا چیزی بیش نباشد، و آن دو لفظ هم در طی گفتار و یا نوشته ای باشد که بهیچروی در خور توجه نبوده و ناگزیر زبانی نیز بکسی نمیرسانیده است. مثلاً اگر خدای ناخواسته آن لفظ «بویره» بود بجای «بخصوصه»، آنگاه قزوینی بگفته خودش «چارتب سخت میشد» و یا «شبی را به بیخوابی بصرمی آورد». بسا از من پرسیده اند که چرا قزوینی برخی را آنهمه ستوده و برخی دیگر را آنهمه نکوهیده است، با اینکه نه آن ستودگان چندان درخور ستایش اند و نه آن نکوهیدگان چندان سزاوار نکوهش اند. بیشک هر کرا احساسات زودبرانگیخته شود، ناگزیر دستخوش آن شده، مجال سنجش و آزمایش نمی یابد و داوری را بدست

همان حس سرکش می سپرد .

دیگر اینکه گروه انبوهی از ما، با اینکه قزوینی را دانشمند گرانمایه و بزرگواری می دانند، از شیوه نویسنده گی او خشنود نیستند. بیشک این ناخشنودی نیز از احساسات این گروه سرچشمه گرفته است .

اگر چنین دانشمندی در قرنهای گذشته در این سرزمین میزیست، هیچکس باین نمی اندیشید که چرا اینهمه لغت های عربی در نوشته های او بکار رفته با اینکه معادل آنها لغت های فارسی رایج همیشه در سر زبانهاست . آری همان حس میهن دوستی و غرور ملی است که چنین ناخشنودی را برانگیخته است . بعقیده من در مورد قزوینی باید از حدود الفاظ بگذریم و به عالم معنویات او بنگریم . اما در مورد کسی دیگر: اگر خامی بآرزوی نامی، بدآوری برخیزد و با این و آن بستیزد بی اینکه خود وزنی داشته باشد، نوشته دیگران را سنگین و سبک کند و پائیس زبان مردم شود و بکار بردن لغتی را روا خواند و لغت دیگر را نارواداند، و از نافرمانی ما، بتقلید قزوینی، بآتش تب جانگذار بسوزد، گوباش، زبان مارا هی را که برویش باز شده، خواهد پیمود. این راه با عرب بازی و کلوخ-اندازی بسته نخواهد شد . بهر فضولی آن نمیرسد که با عرب مآبی خود، فارسیمداری کند و بدانستن زبان عرب و عجم لاف زند. در پایان، آنچه درسی سال پیش ازین در دیباچه پورانده خت نامه در باره قزوینی نوشته ام در اینجا می آورم: «نه آنکه آقا میرزا محمد خان قزوینی فقط مرا آنهم در شاعری مشوق بودند، بلکه بکلیه مصاحبین خود روح تحقیق و تدقیق دمیدند، مانند چراغ درخشان و کانون بر افروخته بهمده کسانی که نزدیک بودند، روشنایی و گرمی بخشیدند . بسا از دوستان ما مدیون محبت عالمانه و تشویق ایشان هستند . . .»

پور داد

۲۱ تیر ماه ۱۳۲۵

یادداشت‌های قزوینی

حرف «الف»

آ- الف

آب رز^(۱):

بتقدیم راء مهمله بر زاء معجمه کنایه از شراب انگور، است. میرزا صائب:
می شود آب رزان چون بهر گک تانک شود صرفه آب در آنست که در خاک شود
واله هروی:

نخل قد ساقی که گل از آب رزان کرد خورشید بر آورده و ماه از شجر خویش

ابطال صریح قول قریب:

که بعد از کرده و گفته جمله لاحقہ مصدر بو او عاطفه نمیتواند باشد و غلط است:
«و درود بی کران و تحیات بی پایان بر ارواح طیبه و اشباح طاهره جماهیر آل و
اصحاب و مشاهیر رجال و احباب او باد که سمند خوشخرام عبارت و رخس تیز گام مجاز
و استعارت را زین تزین بر نهاده، و در میدان بیان جولان نهوده، و بچوگان
فصاحت و بلاغت گوی هنروری و سخندانی از مصاقع خطبا و ادباء اقصای و ادانی در ربودند.»

ابن ابی عون:

صاحب کتاب النواصی والآفاق در اخبار بلدان.

این کتاب را مؤلفین بسه نفر از خاندان ابی النجم نسبت داده اند، باین ترتیب:
۱- مسعودی در التنبیه^(۲) والاشراف (ص ۷۵) که بسال ۳۴۵ تألیف شده آنرا تألیف

۱- این قسمت از «ورقه ۲» مربوط به «آب رز» نقل گردید و «ورقه ۱» آن
در میان یادداشتها بدست نیامد. (۱.۱). ۲- اصل: تنبیه (۱.۱).

محمد بن احمد بن النجم بن ابی عون الکاتب میداند .

۲- ابن الندیم در الفهرست (ص ۱۴۷) که بسال ۳۷۷ تألیف شده یک بار آنرا از تألیفات احمد بن ابی النجم میداند و بار دیگر آنرا جزء تألیفات ابواسحاق ابراهیم بن ابی عون احمد بن المنجم از اصحاب شامغانی معروف که بسال ۳۲۲ پاشاهغانی در بغداد بقتل رسید می‌شمارد ؛ و یاقوت نیز بر همین عقیده اخیر است ولی او اسم و نسب ابواسحاق را چنین قید کرده: ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن احمد بن ابی عون بن هلال ابی النجم (معجم الادباء ج ۱ ص ۲۹۶).

ظاهراً در این سلسله نسبت کلمه «بن» بعد از محمد بن احمد زیادی است ، چه خود یاقوت در چند سطر بعد از قول مرزبانی کنیه جد ابواسحاق ابراهیم یعنی احمد بن هلال را «ابی عون» ذکر میکند، بنابراین ... (۱)

اتابکان آذربایجان:

(از روی جهان آرا ولین پول عجماله ، تا از جاهای دیگر تحقیق شود ان شاء الله).

وفات	جلوس	
۵۶۸ ۵۷۰ زبدة التواریخ :	۵۴۱ این تاریخ را در هیچ موضعی عجماله پیدا نکردم	۱- شمس الدین ایلدغر
۵۸۲ (کذا فی جهان آرا ولین پول ۵۸۱ وکذا ایضاً فی خل ۴: ۲۱۴ . ۵۸۷ (شعبان ، راحة ۳۶۴)	۵۶۸	۲- جهان پهلوان محمد بن ایلدغر
	۵۸۲	۳- قزل ارسلان عثمان بن ایلدغر (مظفرالدین: خاقانی ۱۴۴ و غیره ، و ظهیر ۱۷۵ و غیره ، و راحة ۲۹۷)
	۵۸۷	۴- نصره الدین ابوبکر بن محمد بن ایلدغر
	۶۰۷	۵- مظفر الدین ازبک بن محمد بن ایلدغر

۱- این یادداشت بخط آقای عباس اقبال است و بهمین شکل ناقص در میان یادداشتها موجود بود . مرحوم قزوینی بالای این « وریقه » نوشته است : « مانند نشان لای معجم الشعراء مرزبانی بود » . (۱.۱)

نسب نامه شان از روی این پول

۱- ایلدگیز

۳- قزل ارسلان

۴- محمد جهان بهاوان
(شمس الدین ابوجعفر، راحة ۴۴۱)

۵- اوزبک

امیرامیران عمر
(ابن اسغندیار ۲: ۱۳۸ و
حیب السیر وزبده التواریخ)

خاموش

نصرة الدین

مأخذ این فقره جهانگشا ۴: ۴۴۸ است

۴- ابوبکر

قداغ اینانج محمود

اثر:

« و از روی [از سید قاسم انوار] دو اثر مانده است: یکی دیوان اشعار مشتمل بر حقایق و اسرار وی که انوار کشف و عرفان و آثار ذوق و وجدان از آن ظاهر است، و دیگر جماعتی که خود را منسوب بوی میدارند و مرید وی میشمارند. (نفحات ۶۹۰) اول خیال میکردم بمعنی تألیف و تصنیف است. بعد پس از خواندن تمام جمله دیدم درست بمعنی trace و نحو ذاک، یعنی بمعنی حقیقی اثر است.

احیاء العلوم (۷۷:۳):

۴ رغیف ۳۳ یک من ،

۱ مد ۳۳ ۱/۲ رغیف ،

۱ مد ۳۳ ۱/۲ ارطل (بتصریح غزالی).

پس بتصریح غزالی ۴ رغیف یک من است ، پس هر رغیفی ربع من است . و باز

بتصریح او دو رغیف و نیم یک مد است ، پس یک مد عبارت است از دو ربع و نیم ربع من

یا نیم من و ثمن من یا ۵ ثمن من . پس یک من عبارتست از یک مد و سه خمس مد .

باز يك مد بتصريح او يك رطل و ثلث رطل است ، پس يك رطل عبارت است از سه ربع مد یا $\frac{45}{60}$ مد یا ۴۵ جزء از ۹۶ جزء من . پس يك من عبارت خواهد بود از دو رطل و شش جزو از ۴۵ جزو رطل (که قدری کمتر از سبع و قدری بیشتر از ثمن رطل است ، تقریباً وسط بین آندو کسر) . و بطور اعشاری يك من عبارت خواهد بود از دو رطل و سیزده صدم و ثلث تقریبی صدم رطل (... ۱.۳۳۳۳ رطل) ، [و بنا بتجزیه مفروض سابق ما من را بر ۹۶ جزو برای تسهیل نسبت مد و رطل بدو رطل عبارت خواهد بود از ۴۵ جزو از ۹۶ جزو من ، و يك من که به ۹۶ جزو عالی المفروض تجزیه کردیم عبارت خواهد بود از دو مرتبه ۴۵ = ۹۰ بعلاوه ۶ که نسبت بر رطل (که ۴۵ جزو من است) کهماذکر ناقدری کمتر از سبع و قدری بیشتر از ثمن است .

اخبرنی و اخبرکم :

و فرق بین مفهوم و مورد استعمال این دو تعبیر و كذلك حدثنی و حدثکم (رجوع شود بهامش الباعث الحثيث الى معرفة علوم الحديث ص ۱۲۷) .

اسمعیلیه :

- صبح الاعشى ۱: ۱۱۹ ، ۳: ۴۳۰ (مصر) ، ۵: ۱۲۲ (مغرب) ، ۱۳: ۲۳۵ و ۲۴۸ (معتقدات) ، ۱۳: ۲۴۷ (« و برئت من المولى علاء الدين صاحب الموت ») ؛
- ملل و نحل ۲: ۲۷ - ۳۶ ؛
- ايضاً فصلی بسیار مفید در آخر دستورالمنجمين ؛
- الفهرست ۱۸۶ ببعده ؛
- خطط ۲: ۱۵۸ ببعده ، ۴: ۶۶ ببعده .

اسمعیلیه جامع التواريخ :

اسمعیلیه جامع التواريخ کتابخانه ملی پاریس (Blochet 257) p. 1364 s .

(بلوشه ۱ : نمره ۲۵۷) در عکسپهائی که من دارم الی ص ۱۲۷^a میرود و باین صفحه اسماعیلیه تمام میشود و بعد لابد اغوز و اترک است، ولی بلوشه نوشته است که اغوز و اترک (یا اترک تنها) از ورق ۱۳۸^b شروع میشود. باید رجوع کرد بخود نسخه و دید که آیا او اشتباه کرده است، یا پس چطور است مقصود او؟

امروز ۱۴.۵.۳۷ مخصوصاً رفتم بکتابخانه برای معاینه اینکه تاریخ اغوز و اقوام ترک (که بلافاصله بعد از اسماعیلیه است) آیا درص ۱۲۸^b شروع میشود چنانکه من خیال میکردم و قطع داشتم، چه تاریخ اسماعیلیه که بلافاصله قبل از آنست از روی عکسپهائی که دارم بورق ۱۲۷^a ختم میشود، یا بص ۱۳۸^b چنانکه بلوشه نوشته و من احتمال میدادم سهو مطبعی باشد، یعنی ۱۳۸ سهو طبع باشد بجای ۱۲۸، دیدم و بدقت دیدم ۱۲۸ صحیح است و ۱۳۸ سهو حروف چین است.

افشاریه :

وفات	جلوس		
۱۱۶۰	۱۱۴۸	نادرشاه	
در خراسان	۱۱۶۲	عادل شاه	
	۱۱۶۲	ابراهیم شاه	
	-	شاهرخ شاه	
	-	شاه سلیمان	
	۱۲۱۰	ایضاً شاهرخ	
	۱۲۱۱ (بقا جار منتقل شد)	۱۲۱۰	نادر میرزا

افیون :

سابقاً در جام شراب گاهی افیون میریخته اند.

حافظ :

از این افیون که ساقی درمی افکند حریفان را نه سر ماند نه دستار

مولوی:

از برای علاج باخبری در فکن در نپید افیون را

اقبال بصالح الاعمال:

(10 . 6 . 39)

(رضی الدین بن طاووس المتوفی سنة ۶۶۴).

بمناسبت سؤال ماسینیون از این کتاب و از حدیث مبسوط مفصل دروغی ساختگی موضوعی بتوسط همان سید روایة از شخصی که اصلاً اسمش و وجودش ساختگی است موسوم بحسن بن اسمعیل بن اتناس راجع بمباهله که آن حدیث مثل وجود اصل راویش از هزار فرسنگ فریاد میکند که من مصنوعیم؛ و کتابی که سید مزبور بهمین شخص موهوم نسبت میدهد موسوم است بکتاب عمل ذی الحجة، رجوع شود عجمالة پیشت ج ۶ بحار و بالذریعه ۲: ۲۶۴.

اقسیس (= اتسز):

- تر ۱۰: ۲۸، ۴۱؛

- عماد کاتب ص ۷۱؛

- ابن القلانسی ۹۸، ۱۰۸ بیعد متن و حاشیه، ۱۰۹ ح (اتسز الخوارزمی)؛

- مختصر الدول ۳۳۴ - ۳۳۵.

الله اکبر، تنگ - :

منبع قنات رکنی (یا آب رکن آباد) است که رکن الدولة دیامی در سنة ۳۳۸ احداث نمود و آب قنات مزبور از تنگ الله اکبر واقع باندازه یاکمیل در جانب صبوی [شمال ظ] شیراز در آمده صحرای مصلی و باغ نو و تکیه هفت تنان و چهل تنان و تکیه خواجه حافظ را آب دهد (فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۲۰ و ۲۱ و شیرازنامه ص ۵).
ایضاً در حاشیه طابع شیراز نامه ص ۶ چنین مرقوم است: «تنگ الله اکبر مابین دو کوه چهل مقام و باباکوهی است که در شمال شیراز واقع گردیده و مصلی زمینهای شمال

شیراز است که امروز بقربان گاه معروف است.

أَنْ لَا وَالْأَلَا:

(بمناسبت فمِنِ الْإِنصَافِ أَنْ لَا تَنْسِيَانِي در دفتر اشعار ۲: باب النون).

وقتی که آن ناصبه با لامر کب باشد مثل امر تَاك ان لا تفعل بتصریح صاحب لسان در آلا (ج ۲۰ ص ۳۱۹) هم متصل در کتابت جایز است نوشتن این کلمه وهم منفصلاً. ولی در مورد لئلا بخصوص اکثر بل متعین کتابت آنست متصلاً كما يفهم من ظاهر الرضى (شرح شافیه^۱ ۲۸۱)، و كذلك اگر بالای نافیه باشد مثل الاتعلوا علی و اتونی توفی مسلمین که گویا احسن اتصال است در کتابت، ولی در غیر دو مورد مذکور یعنی در موارد معموله استعمال این کلمه که مرکب از آن ناصبه [نه مخففه از ثقیله که بتصریح ابن حاجب ورضی (281^a) متعین انفصال است مثل عامت ان لا یقوم] باشد بالای نافیه گویا بل بقرب یقین احسن کتابت آن است منفصلاً مثل قول فقها که فلان چیز چند شرط دارد احدها ان یكون البایع عاقلاً والثانی ان لا یكون محجوراً علیه ولا کافراً والثالث ان لا یكون غائب فی السفر و كذلك قول نحاة الثانی ان لا یكون قبلها فعل او حرف ونحو ذلك من العبارات که جز انفصال هیچ ندیده‌ام کسی بنویسد (رجوع از جمله بمغنی ۱: ۲۹: والرابع ان لا یكون فی الجملة السابقة احرف القول)، امثلة آن بتدریج در کلام مؤلفین در این وریقات جمع شود ان شاء الله.

بعد دیدم در جمع الجوامع گوید ۲: ۲۳۷: «وفی ان الناصبة مع لا قولان احدهما انها تكتب مفصولة مطلقاً قال ابو حیان وهو الصحيح لانه الاصل [وهو المستعمل فی ایامنا فی جمیع الكتب علی ما اظن ظناً قریباً من الیقین كما ذکرته آنفاً]، والثانی ان الناصبة توصل بها والمخففة من ثقیلة تفصل منها وهو قول ابن قتیبه و اختاره ابن السید [و ابن الحاجب] وعلله ابن الصائغ بان «...»، فالحمد لله علی الظفر علی هذا القول الصریح المزیل لكل شك وتردید.

انتقال معنی و بقاء صورت:

- مقبول: در عربی یعنی پذیرفته شده و در فارسی بمعنی وجیه و صبیح المنظر (عام باند)،
- خیس،
- بخیل،
- رعنا،
- حرف: در عربی مقابل اسم و فعل و در فارسی مطلق کلام،
- جیب: در عربی گریبان و در فارسی بمعنی poche،
- کثیف: در عربی بمعنی انبوه مقابل رقیق - مثل - لحيه کثیفة، دوحه کثیفة؛ و در فارسی بمعنی چرکین،
- صدا: در عربی عکس صوت یا مرغی افسانه معروف و در فارسی بمعنی مطلق صوت،
- رشید: در عربی بمعنی عاقل بعد رشد رسیده و در فارسی بمعنی شخص بلند قد بلند بالای خوش اندام،
- عقب: در عربی بمعنی پاشنه و در فارسی بمعنی arrière،
- صوت: در عربی بمعنی مطلق صوت و در فارسی فقط بمعنی آواز و آوازه یعنی صوت انسان است بطور غنا و خوانندگی،
- املا: در عربی بمعنی دیکته کردن، در فارسی بمعنی ارتوگراف،
- عروس: در عربی بمعنی زنی که تازه عروسی کرده است، در فارسی هم باین معنی و هم بمعنی زنِ پسر، و این معنی اخیر محل شاهد ما است،
- مزخرف،
- مزور،
- صنم،
- نسخه (نسخه طیب)،
- متقلب.

أويسى :

- صفحات ٢١، ٢٢، ٥٧٦، ٥٨٠، ٦٩٨ و هامش ٧١٥ :

- طرائق الحقائق ٢ : ٢٣ .

حرفا «ب»